

(چکامه اتفاق اسلامی)

غم خواری - نقوش پرده خیال - درد بیدرمان - آغاز
 اسلام - دواي درد - اندرزسید جمال الدین افغانی - شادمانی -
 اتفاق دو ملت هم کیش وهم زبان - دو قائد اسلام - قائد اول
 قائد دوم - ماده تاریخ جلوس - تظلم به پیشگاه همایونی -
 هویت خائنین - سر چشمه آشوب - داد خواهی - امیدواری
 از شاهنشاه داد گستر :

شفق کن زاشک خونین دامن ای چشم مسلمان
 که از معذوره اسلام بنیاب کند ویرانی
 دریفا یوسف اسلام گز بد خواهی اخوان
 شد اندر مصر گیتی گاه چاهی گاه زندانی
 دریفا نخل دین کش باغبان بر ریشه زد تیشه
 چو گردش تند باد فتنه شاخ و برگ جنبانی
 دریفا عصمت بلقیس شرع احمد مرسل
 چو دیو انگشتی بر بود از انگشت سلیمانی
 حریف دون که ما را گوی بود اندر خم چوگان
 کنون مارانموده گوی و خود بگرفته چو گانی
 چو شاهین ماند از پرواز بروی صعوه شد چیره
 چو شد خورشید بنهان شب بره گردید جولانی
 (نقوش پرده خیال)

بسینه نقش ها دارد رقمه كلك خیال من
 ولی درگفتش چون نقش دیوارم ز حیرانی

چنان خونین دلم در تابه اندیشه می سوزد
 که اندر تابه تفتیده ز آتش مرغ بریانی
 جهدگر ازرك اندیشه خون جای سخن شاید
 که دارد خار خار غم بجانم بیشتر رانی
 شب تار يك وهایل راز دل گفتم نهران دارم
 بچشمك گفت اختر شناس کوی از چه هراسانی
 سخن بی پرده راندن به که بشت پرده های کان
 بود همسنگ سنك و گل عروس گوهر گانی
 غرض بی پرده گفتن بود ورنه احمد مرسل
 چه بودش ثابت از مدحت سرائی های حسانی
 چه حاجت داشت آن دریای موج سحاب پرور
 بقطره قطره مدح سحاب فکر سبحانی
 چه می نالی ز بیکانه فغان بر دار از خویشان
 که مار آستین بد تر ز افعی های غرمانی
 بخون گوسفندان گرك اگر دندان بیالاید
 ملامت بر شبان باید که ناخوش کرده چوپانی (درد بیدرمان)
 ز گونا گونه درد از بیکر اسلام شد فالج
 سبب بود اختلال جسم را امراض روحانی
 علاج درد جسمانی بود آسان و لو بالکی
 ولی از درد روحانی بزاید مـرك جسمانی
 فساد از حوزه روحانیان زاده است وبس و ارنه
 چنان آغاز زیبا از چه زاد این زشت پایانی

کتابخانه

انسان در هفتاد و هفت سالگی
 سرزنی
 وزادت آموختن و پرورش

تفاق از این فساد وزان روز مباد آمد
 سپس خواجه نهاد آمد اسیر بنده فرمانی
 تفاعی آنچنان کاسلام را با سر بلندی‌ها
 (آغاز اسلام) بدین بستی که بینی بر زمین مالید پیشانی
 همین این اسلام بود آخر که اندر دوره اول
 گشاده خاک میگردش بر اعدا تک میدانی
 دو قرن افزوده و کم جزرومد موج این دریا
 برون از هفت دریا راند کشتی جهانانی
 فرو بیچید چون طومار ووارون کرد چون گردون
 بساط قیصر و فغفوری و اورنک خاقانی
 چه شد کامروز آن عزت مبدل شد بدین ذات
 چرا شد آن براق چرخ بیما اسب پالانی
 شود آتش نثار از چشم آب افشان ما شاید
 که دشمن کوه گشت و کرد بر ما آتش افشانی
 بساق ما روا باشد عصب را بیشه زنجیری
 بفرق ما روا باشد کله را شیوه سوهانی
 چو درد کار دانستی کنون میکوش در درمان
 بدرمان ورنمی کوشی بکار خویش درمانی (دوای درد)
 برایت درد تفاق ما علاج است اتفاق ما
 بگفتار حکیم و حکم حس و آیات قرآنی
 تو را باد سعادت برچم عزت بچنانند
 برای اتفاق از دست همت را بچبانی

بيك مور نتوان بست ليكن با طناب مو
توان بر بست دست و گردن گرد سيجستانی

بيك انگشت نتوان ارزنی بر داشتن از جا
به پنج انگشت كوه بيستون را كند بتوانی
(اندرز سيد جمال الدين افغانی)

بقرن آخريں خوش گفته آن دانشور اول
جلال ملت ايران جمال الدين افغانی

که ای اسلامیان از دور تا نزدیک و که تمامه
تار و ترك و تازی پارس افغان هند و سودانی

فروشويد از دل يكسره زنگ نفاق و کين
که ميزايد هلاك نفس زاين اغراض نفسانی

سزا تکبير گويان را روا تنزيه جويان را
نياشد اين همه تصغير واين آلوده دامانی

ميان آستين مار دو رنگی پرورش دادن
ندارد حاصلی جز زهر جانگاہ بشيمانی

کفون بر گفت آن دانا اگر بر عروة الوثقى
زنى سر پنجه همت سمند از جوى بجهانی

مگودردست دشمن نېغ و من بر کف عصادارم
که عزم موسوی بر چوب بخشد فرثعانی

بخوان حسبى کتاب الله و حافظ باش قرآن را
که چون حرز است قرآن داد خویش از ديو بستانی